

طرح آقای مادلونگ برای هویت شیعه در قرن سوم کاملاً یک طرح کهن و مطرح شده در میراث اهل سنت است و بارها از سوی اشاعره و معتزله مطرح شده و ایده تازه‌ای نیست.

کردند. آقای مکدموت دوره بغداد را تحت عنوان اندیشه‌های کلامی شیخ مفید بررسی کرد. خانم اشمیتکه اندیشه‌های کلامی حله و تحولات مدرسه حله را مورد بررسی قرار داد و حتی من می‌توانم بگویم که کار آقای اندرونویم در زمینه دوران شکل‌گیری تشیع دوازده امامی، گرچه متمرکز بر این دوره تاریخی نیست اما بسیار متأثر از اندیشه مادلونگ است. وقتی که کار اصلی نیومن را نگاه می‌کنیم می‌بینیم که او مدرسه قم را بررسی می‌کند و به ظاهر کاری با بغداد ندارد اما ایده موجود در پس ذهنش این است که حدیث امامی در قم تحت تأثیر بغداد قرار گرفت. ایشان معتقد است که شیخ کلینی در کتاب کافی تحت تأثیر بغداد، نظام حدیث‌شناسی ما و همچنین نظام کلامی-اعتقادی اصول کافی را پی‌ریخته تا یک جور به آن باشد و در عین حال متأثر از آن است. به هر حال می‌خواهم بگویم که پروژه آقای مادلونگ، بسیار مهم و تأثیرگذار است.

از چندین سال پیش در اتحادیه اروپا، پروژه بزرگی با هزینه قابل توجه برای استقرار و استمرار این طرح آقای مادلونگ تعریف شد که عمده کارش بررسی آثار معتزله، زیدیه و همچنین آثار شیعه امامیه، تحت تأثیر زیدیه بود. شاید ده‌ها محقق در غرب روی این پروژه کار می‌کنند تا این ایده کلی را که بیانگر اثرپذیری شیعه از معتزله است اثبات کنند.

ایا طرح آقای مادلونگ برای تاریخ تشیع طرحی تازه و ابداع خود او بود یا این اندیشه سابقه تاریخی دارد؟

به گمان من آن چیزی که دیگران قبل از مادلونگ گفته بودند، مانند سخنان ولهاوزن که ریشه تشیع را یهودی می‌داند سابقه تاریخی دارد. کسانی که در این زمینه مطالعه می‌کنند این ادعا را تأیید می‌کنند. مخصوصاً ریشه یهودیت در تشیع سابقه دارد. درباره نظریه هاینس هالم هم گرچه ممکن است به صراحت کسی نگفته باشد ولی در مطالعات غلوپژوهی از قدیم چنین چیزی بوده که اصحاب فرق و مذاهب خیلی مایل بودند تا غلات شیعه را به عنوان مبنا و اساس شیعه معرفی کنند. اما علی‌رغم همه این باورها، به نظر می‌رسد که نظریه مادلونگ از همه این‌ها پررنگ‌تر و دارای پیشینه کهن‌تری است. یعنی حرف مادلونگ در تاریخ تشیع (البته غیر از جزئیات، عناصر و مصداقیش) هیچ‌گونه تازگی ندارد. اگر «مقالات الاسلامیین» اشعری را مطالعه کنید و با دقت آن را بررسی کنید می‌بینید که طرح اصلی اشعری برای معرفی شیعه که آنها به عنوان روافض معرفی می‌کنند، دقیقاً همین است. اشعری تقریباً ذیل هر عنوانی که برای اعتقادات روافض (شیعه امامیه) مطرح می‌کند اقوالی را نقل می‌کند. یعنی می‌گوید در این زمینه اقوالی وجود دارد و سپس سیراقوال را که می‌گوید، می‌بینید که در بیشترشان دوران قبل از بغداد و پس از آن را از هم جدا می‌کند. چون می‌دانیم که اشعری در همین عصر می‌زیسته و در دوره نوپختن زندگی می‌کرده است. یعنی دورانی که طلحه‌های شیعه بغداد یا به تعبیر مادلونگ «کلام اعتزالی بغداد» نمودار شده است. طرح اشعری برای معرفی شیعه همین است. او می‌گوید اول شیعه‌ای وجود داشت که تجسمی، جبری و... بودند و چنین و چنان می‌پنداشتند... اما سپس کسانی پیدا شدند که «بیمیلون الی الاعتزال». اشعری با این تعبیر می‌خواهد تحوّل که در اندیشه

شیعه پدید آمد و به عقیده‌اش متأثر از معتزله بود را نشان دهد. در کتاب «الانتصار» خیاط معتزلی که قبل از اشعری است از همان آغازش که مراجعه کنید می‌بینید اینطور آمده که خیاط معتزلی می‌گوید این روافض تا قبل از اینکه با ما معتزلیان آشنا شوند چنین می‌گفتند اما از زمانی که با ما آشنا شده‌اند حرف‌های جدید می‌زنند و باورهایشان عوض شده است. به هر حال سخنان این است طرح آقای مادلونگ برای هویت شیعه در قرن سوم کاملاً یک طرح کهن و مطرح شده در میراث اهل سنت است و بارها از سوی اشاعره و معتزله مطرح شده و ایده تازه‌ای نیست. اما می‌دانیم که نظریه مادلونگ امروز در غرب یکی از معروف‌ترین نظریات در باب شیعه‌پژوهی تلقی می‌شود و علی‌رغم اینکه این نظریه کاملاً سابقه تاریخی دارد اما شاید به دلیل پرداخت جدیدی که روی آن انجام داده و شاگردان بزرگی که تربیت کرده، امروز سهم بزرگی از مراکز تحقیقات شیعه‌پژوهی را به خودش اختصاص داده است.

ایا امروزه در زمینه شیعه‌پژوهی در غرب، تنها رویکرد مادلونگ مطرح است یا رویکردهای دیگری هم وجود دارد؟

ببینید! در کنار طرح آقای مادلونگ رویکردهای دیگری هم در نسل سوم شیعه‌پژوهان مطرح شده که دارای تمایزهایی با کار مادلونگ است، البته شاید آثاری که تا کنون منتشر شده هنوز از قوت کامل برخوردار نیست، طرحی در آن‌ها وجود ندارد و یا ناپخته است. به گمانم در کنار تئوری آقای مادلونگ در میان شیعه‌پژوهان معاصر دو رویکرد دیگر هم جوانه زده و امروز در غرب طرفدارانی پیدا کرده است. یک رویکرد که رویکرد باطن‌گرایی در تشیع یا به تعبیر دیگر بازگشت به روحانیت و معنویت اولیه شیعه است. این نظریه‌ای بود که آقای کربن در دانشگاه سوربن پایه‌گذاری کرد و امروز کسانی مانند آقای امیرمعزی و شاگردانشان این پروژه را دنبال می‌کنند. تفاوت نظریه کربن و امیرمعزی و دیگران با نظریه مادلونگ این است که برخلاف آقای مادلونگ که به دوره متأخر تشیع توجه می‌کند و تشیع قرن سوم به بعد را به عنوان تشیع اصلی و ریشه‌دار می‌بیند و از این رو، به مطالعه تأثیرات معتزله می‌پردازد و تشیع را تحت تأثیر معتزله می‌بیند، رویکردی مثل کربن و به‌ویژه رویکرد آقای امیرمعزی که بیشتر به دوران میانه می‌پردازد، ریشه‌های دوره‌های تصوف و عرفان شیعه را دنبال می‌کند و آن را به تشیع سده نخستین برمی‌گرداند و می‌خواهد نشان دهد که اساس و بنیان تشیع، جریان‌هایی هستند که می‌توان آنها را معنویت‌گرا یا باطن‌گرا دانست.

تفاوت‌هایی بین این دو تئوری وجود دارد. در نظریه امیرمعزی آن مؤلفه‌های باطن‌گرایی که اتفاقاً قابلیت تفسیر کلامی هم ندارند اساس تشیع است. از نظر آقای امیرمعزی و باطن‌گرایان، تشیع هرچه از معنا به سمت گزاره حرکت می‌کند و هرچه از باطن به سمت ذهن و تئوری‌ها پیش می‌رود، در حقیقت از جوهر اصلی آن دور می‌شود. جوهر تشیع همان چیزی است که در روایات جابر بن یزید جعفی باید مفصل دنبال شود. همان چیزی است که باید رنگی از آن را در نصیریه دید و در میان غلات باید پی‌آن گشت. تشیع از این دیدگاه به عنوان یک آیین کاملاً فردی باطنی، دارای یک سلوک معنوی است و دریافت‌هایی فراتر از ذهن و باورهای عقلانی دارد. می‌دانیم این نظریه که شاید زمانی در بین نظریه‌های آکادمیک

مادلونگ معتقد است همانطور که زیدیه متأثر از معتزله است، به نسبت کمتری شیعه امامیه هم از معتزله تأثیر پذیرفته و در واقع باید بگوییم که تشیع کلامی قرن سوم به بعد که از مدرسه بغداد آغاز می‌شود، چارچوب فکری‌اش را از معتزله گرفته است.